

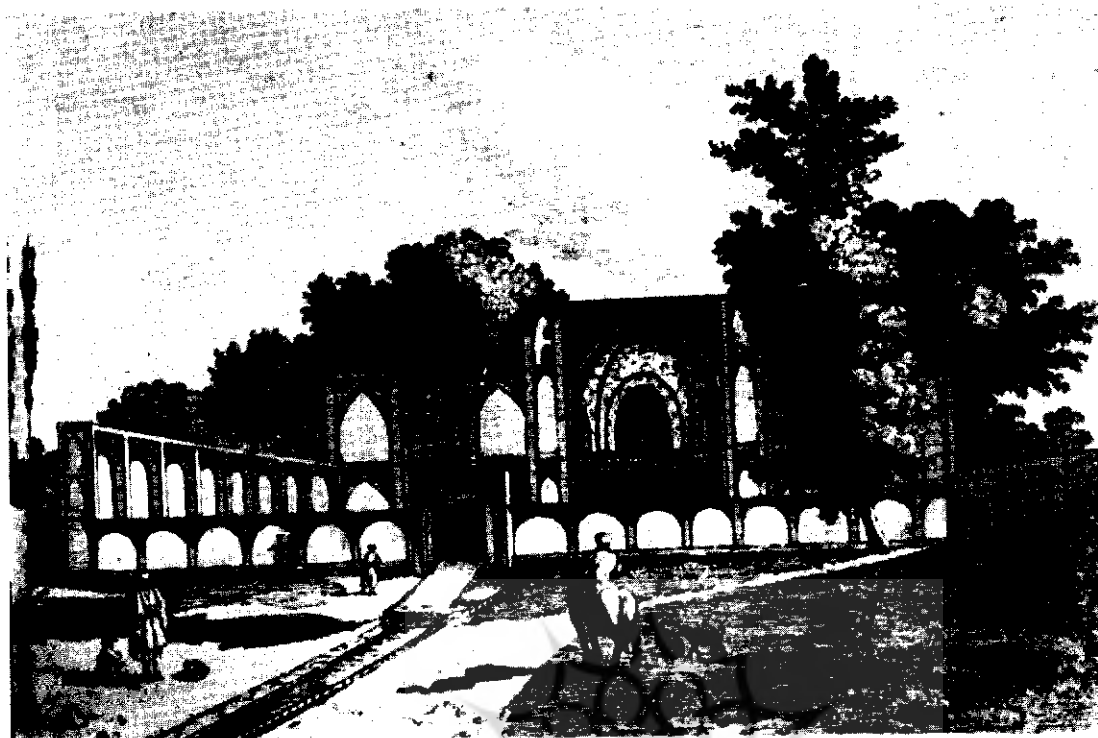
چهارباغ در سفرنامه‌ها

شاه عباس اول همان‌گونه که با بنای میدان نقش جهان نمادی از دولت‌مداری صفوی را بی‌ریخت، با ساختن خیابان چهارباغ الگو و نمونه‌ای از شهرسازی عصر صفویه را ارائه کرد؛ تا آنجا که به نظر می‌رسد او در بنای چهارباغ، در اندیشه طراحی شهری با خصیصه‌های زیبایی و رفاه و گردشگری بوده است. دست‌کم می‌توان گفت که چهارباغ چنین نیت و هدفی را به ناظران القا می‌کند. این خیابان، که امروزه از میراث‌های ارزشمند تمدن صفوی شمرده می‌شود، در متون داخلی و خارجی برجسته‌تر از دیگر جلوه‌های هنری اصفهان به آن پرداخته‌اند.

شاید این گفته کمپفر که شاه عباس به تقلید از کوروش هخامنشی، که باغ‌سازی را از مشاغل درخور مقام سلطنت می‌دانست، «در هنگام طرح نقشه چهارباغ خط‌کش به دست گرفته [...] تا خود را جانشین راستین کوروش کبیر نشان دهد»^۲ بیانگر تقلید شاه صفوی از تمدن‌سازی کوروش هم باشد. چهارباغ همچون بسیاری از آثار معماری و شهرسازی اصفهان، امتزاجی از طبیعت و هنر دست انسان است. خیابانی که در بیان پیر لوتی «شانزلیزه اصفهان»^۳ نام گرفته است و به اعتقاد شاردن «زیباترین معبری است که من تاکنون دیده و یا شنیده‌ام»^۴ جالب اینکه حتی در نظر تاورنیه، که در سراسر سفرنامه‌اش با دیدی بدبینانه به امور ایران نگریسته، چهارباغ از «قشنگ‌ترین و مصفا‌ترین راه‌های اصفهان و تمام ایران است»؛ اما او در این زمینه نیز نمونه‌های فرانسوی را بهتر می‌داند و می‌گوید: «در فرانسه که آن همه خیابانهای خوب و خانه‌های عالی هست، این راه چیز فوق‌العاده‌ای به شمار نمی‌رود»^۵.

«چهارباغ» نامی است که بر زیباترین خیابان ایران نهاده‌اند؛ اما در اینکه نام مذکور را به چه جهت برای آن برگزیده‌اند، روایات گوناگونی وجود دارد. آدام اولتاریوس بر این باور است که «این باغ با چهار خیابان عمود بر هم به چهار قسمت تقسیم شده و به همین جهت چهارباغ نام گرفته است»؛ این چهار باغ هم «به شکل مستطیل بوده و محیط آن در حدود یک‌چهارم میل (فرسخ) است و در هر طرف یک دروازه بزرگ دارد»^۶. اما شاردن نام خیابان را برگرفته از گذشته آن می‌داند؛ بدین معنا که گویا در جای خیابان «چهار باغ مو» وجود داشته که «وقف مسجد بوده است». شاه عباس برای ساختن خیابان چهارباغ «این باغها

از مهم‌ترین ساخته‌های شاه عباس اول در اصفهان که این شهر را یکسره از اسلاف آن ممتاز کرد، خیابان چهارباغ بود. ویژگیهای چشم‌گیر چهارباغ موجب شد که سیاحان اروپایی از همان هنگام احداث تا سده‌های بعد، در سفرنامه‌های‌شان آن را وصف کنند و بستانند. مطابق این سفرنامه‌ها، چهارباغ ترکیبی بود از باغ و خیابان، که نه در ایران نظیری داشت و نه در شهرهای اروپایی. چهارباغ هم معبری شهری بود، هم گردشگاهی عمومی، و هم محوری که همراه با زاینده‌رود، اساس ساختار شهر جدید اصفهان را پدید می‌آورد. چهارباغ فقط خیابانی با کف‌سازی و حوض و درخت و باغچه و تخت نبود، بلکه نمونه‌ای کامل از معماری شهری بود، با آغاز و انجام معین و بدنه‌های سنجیده و طراحی شده. چهارباغ گردشگاهی بود که هم می‌توانستند در آن گام بزنند و تفریح کنند، و هم در کوشکها و نظرگاههای اطراف، به مناظر و گذران زندگی بنگرند. پس از افول دولت صفویه و از رونق افتادن نسبی پایتخت آنان، چهارباغ نیز رفته‌رفته از درخشش افتاد؛ تا آنجا که در زمان ظل‌السلطان، حاکم اصفهان در عهد ناصرالدین‌شاه قاجار، بخش مهمی از کیفیت آغازین خود را از دست داد. امروز نیز چهارباغ، اگرچه بدنه‌های زیبای خود را از دست داده و کف‌سازی نفیسی در زیر کف‌سازی امروزی مدفون شده، همچنان از زیباترین خیابانهای ایران و جهان است.



را اجاره ابد کرد و سالیانه دو بیست تومان مال الاجاره آنها^۱ ایتالیا سخن می گوید:

چهارباغ به دلیل اینکه به شاه تعلق دارد، واقعاً دارای عظمتی بی نظیر است و باید با طیب خاطر اعتراف کنیم که خیابان پوپولو در رم و خیابان پوجورنال در ناپل و خیابان خارج از شهر ژن و خیابان مونرنال در شهر پالمو هیچ کدام به پای آن نمی رسند.^۲

بر آوردهای دیگری نیز از مساحت خیابان چهارباغ کرده اند؛ از جمله تاورنیه که مساحت آن را «بیش از هزارویانصد قدم طول، و هفتاد و هشتاد قدم عرض» می داند، که زاینده رود آن را تقریباً از وسط قطع کرده است.^۳ شاردن هم طول خیابان را «سه میل و دو بیست پا» و عرض آن را «صد و ده پا» ذکر می کند.^۴ کمپفر، گویا برای مطمئن ساختن خوانندگان سفرنامه اش، می گوید:

من که با گامهای بلند خیابان را اندازه می گرفتم، عرض آن را شصت و سه گام برآورد کردم. طول آن در این سوی پل بالغ بر ۱۶۲۰ گام و در آن سوی پل ۲۲۰۰ گام است که طول پل را به اندازه ۴۹۰ گام باز باید بر آن افزود.^۵

همان گونه که گفته شد، چهارباغ تنها خیابانی ساده نبود، بلکه طرح و نقشه ای از شهرسازی عصر صفوی بود که می شد در آن جنبه های مختلف زندگی را در ترکیبی از

در دورۀ شاه عباس تعریضی به وجود چنین نسبی میان دین و دولت در عصر صفوی باشد — نظامی که میان این دو آشتی فراهم آورده و دولت و مدنیت خود را بر آن استوار ساخته بود. کمپفر وجه دیگری برای تسمیه خیابان می آورد. به گفته او:

خیابان مجلل چهارباغ بدان دلیل چنین نامی گرفته است که در اثر تقاطع با رودخانه ای که عمود بر آن جریان دارد، اراضی را به چهار قطعه باغ تقسیم کرده است.^۶ در واقع، چهارباغ نماد اصفهان جدید بود؛ از همین رو آن را وسیع ساختند تا محور و مرکز ساختمانهای نوین شهر باشد. پیتر و دلآواله آن را به هنگامی دید که هنوز عمارات و محلات اطراف آن ساخته نشده بود. از همین رو می نویسد: «محل تماشایی دیگر اصفهان خیابانی است که فعلاً در خارج از شهر قرار دارد؛ ولی وقتی که محلات جدید [...] به یکدیگر ملحق شد، کاملاً در وسط قرار خواهد گرفت». این سیاح ایتالیایی طول چهارباغ را «دو الی سه میل» برآورد کرده و حدس می زند که عرض آن «دو برابر پنت موله در رم» باشد.^۷ البته او در جای دیگر از عظمت بی نظیر این خیابان و از برتری آن بر اقرانش در

هنر انسان و طبیعت زیبا دید؛ خیابانی که «گردشگاه مشجر عمومی اصفهان» بود و به اعتقاد شاردن، زیباترین معبری که او دیده یا شنیده^{۱۲} بود. بر این اساس، سیاحان دیگر به مقایسه آن با بدیل‌هایش در اروپا پرداخته‌اند؛ به طوری که جکسن و پیر لوتی آن را «شانزلیزه اصفهان» نامیده‌اند.^{۱۵} حتی پیر لوتی معتقد است که خیابان چهارباغ در دوران اوج اصفهان «کانون قشنگی و زیبایی بوده، به طوری که کاخ ورسای هم به پای آن نمی‌رسیده است».^{۱۶} الیویه این خیابان را در گستردگی با «خیابان بولوار» پاریس مقایسه کرده است.^{۱۷} لرد کرزن نیز تلویحاً این خیابان را با شانزلیزه پاریس، اونتر در لیندن برلن، و روتن رو در لندن قابل قیاس می‌داند.^{۱۸}

خیابان چهارباغ با سردری بزرگ شروع می‌شد که «با کاشی‌کاریهای بسیار زیبایی تزئین شده بود». تزئینات مزبور هرچند به نظر هنریش بروگش، به بناهای مصری شباهت داشته، به اعتراف او، از آنها جالب‌تر و خیره‌کننده‌تر بوده^{۱۹} و درون خیابان نیز درخت‌کاری بی‌نظیری وجود داشته است.

چهارباغ، همچون دیگر باغهای ایرانی، با باغهای اروپایی تفاوت بسیاری داشت. به همین دلیل، برای سیاحان اروپایی تازگی داشت:

مردم اصفهان و اصولاً همه ایرانیها باغ را خیلی دوست دارند؛ ولی باغهای خود را به شیوه اروپاییها با گل و انواع درختان میوه تزئین نمی‌کنند، بلکه در آنها درختان سایه‌دار و از جمله چنار می‌کارند. درخت اخیر که برگهای پهنی چون مو دارد، در اروپا تقریباً ناشناس است، میوه نمی‌دهد، و از چوب آن برای ساختن در و پنجره استفاده می‌نمایند.^{۲۰}

همین مهجوری درخت چنار در نزد اروپاییان بود که آدام اولتاریوس را بر آن داشت که مقداری از چوب چنار ایران را با خود به سوغات ببرد و به اتاق هنرگوتروپ، پایتخت هولشتاین اهدا کند.^{۲۱} از نگاه کمپفر هم باغهای ایرانی زیبایی و جذابیت خاصی دارد؛ هرچند که با باغهای سمیرامیس و هسپریدها قابل قیاس نیست. با این حال، به اعتقاد او «از نظر زیبایی بر باغهای تمام پادشاهان مشرق‌زمین برتری» دارد. سرانجام، این سیاح آلمانی اقرار می‌کند که این باغها در تمامی دنیا بی‌نظیر است:

به هر تقدیر، من آنها را با باغهای امرای مغرب‌زمین

خودمان در یک ردیف نمی‌دانم؛ و حتی من ادعا می‌کنم که هیچ‌کس مانند شاه و اسلافش در عرصه زمین باغهایی به این زیبایی و نظم و ترتیب احداث نکرده است.^{۲۲}

طول خیابان از درختان بی‌شماری پوشیده شده بود — چنارهایی که «تعداد آنها از چند هزار اصله درخت تجاوز» می‌کرد. شاه عباس علاوه بر چنار، درختان دیگری را از سرتاسر ایران برای کاشت در این باغ آورده بود. در میان آنها «درختان میوه، انواع سیب، گلابی، بادام، انجیر، هلو، انار، لیمو و نارنج و پرتقال، بلوط، گردو، گیلاس، و تمشک» دیده می‌شد. چهارباغ انگورستانی بزرگ نیز داشت که «انواع مختلف انگور» می‌داد. اولتاریوس از انگورهای یاد می‌کند که «دانه‌های آنها سیاه‌رنگ و به اندازه یک بند انگشت» و «بسیار خوش‌مزه» است.^{۲۳} سانسون هم چهارباغ و درختان چنارش را چنین توصیف می‌کند:

این گردشگاه از خیابانی بسیار صاف و راست درست شده است که عرض آن متجاوز از دویست قدم است و تا دو فرسخ امتداد دارد. در دو طرف این خیابان تعداد زیادی درخت چنار که درختانی عظیم و بلند و پربرگ می‌باشد، کاشته‌اند. برگهای این درختان که به بزرگی درختان مو می‌باشد، بر خیابان سایه می‌گستراند و آن را زیباتر جلوه می‌دهد.^{۲۴}

کمپفر که «چنارهای چهارباغ» را با «سروهای شیراز» مقایسه کرده، معتقد است: «در هیچ کجای دنیا چنار به این برومندی و بلندبالایی نمی‌روید که در اصفهان». از همین رو، آنها را از خصوصیات چهارباغ می‌داند که «در دو طرف [...] مرتفع و تنگ در کنار هم» قرار گرفته و «غریباً می‌توانند حتی در نیمروز در زیر سایه‌های آن از شر آفتاب سوزان در امان باشند و به اصطلاح خود ایرانیها، در زیر طاق سبز بخرامند».^{۲۵}

باغهای اطراف خیابان چهارباغ و عمارتهای داخل آنها نمود دیگری از جلوه و شکوه این خیابان بود. این باغها نه تنها «مکمل تصویر لذت‌بخش این خیابان» بود، بلکه «به پایتخت رونق و جلوه فراوانی» می‌بخشید. تصویری که کمپفر از این باغها به ذهن خویش سپرده و برای خواننده شرح می‌دهد، همان «بهشت روی زمین» است. او می‌گوید:

این باغها از نظر آن که با عمارات و قصور کوچک و دلربا، راهروهای پاکیزه، باغچه‌های شکوفان، بوته‌ها و



حذر می‌دارد. او دربارهٔ باغهای ایران، از جمله چهارباغ، می‌نویسد:

در این باغها نه باغچه‌های گل‌کاری دیده می‌شود، نه خیابانهای مصفا، و نه زینتهایی که معمول باغات فرانسه و ایتالیا هستند. زینت باغهای ایران منحصر است به درختهای میوهٔ زیاد و همین چنارهایی که به صف می‌کارند و فقط در سر آنها دستهٔ انبوهی برگ دیده می‌شود و در سایر نقاط آنها علفهای هرزه روییده که هرگز پاك نمی‌کنند و عموماً شباهتی به باغهای ما ندارند.^{۲۰}

ناگفته پیداست که در نظر تاورنیه، اروپا مبدأ و معیار بوده و هر آنچه جز آن بوده، در نظر وی قدر و قیمتی نداشته است.

درختان چهارباغ حاصل علاقه و توجهی بود که شاه عباس به ساختن خیابان و زینت آن داشت؛ به طوری که «غنی‌خواست بدون حضور او حتی يك درخت غرس شود». گویا شاه عباس در زیر هر درخت «يك سکه طلای هشت‌فرانکی و يك سکهٔ نقرهٔ هیجده‌شاهی که به نام او مسكوك بود، نهاده است».^{۲۱} ارنست هولتسر این روایت را مشروح‌تر بیان می‌کند:

شاه عباس يك اشرفی (تومان طلا)، قبل از اینکه درخت کاشته شود، در جای محل نشاندن درخت می‌گذاشت و

گل‌های نادر دست‌چین و همچنین انواع و اقسام آبگیرها و فواره‌ها آراسته شده است، حکم بهشت روی زمین را دارد و قلم از وصف آنها عاجز می‌ماند.^{۲۲}

امتداد این باغها را، که قرینهٔ هم در دو سوی خیابان قرار گرفته بود، کوچه‌هایی که به خیابان چهارباغ می‌پیوست قطع می‌کرد. در این کوچه‌ها نیز «جویهای آب و دو ردیف درخت چنار» وجود داشت. ترتیب چنارها هم بدین‌گونه بود که «يك ردیف نزدیک دیوارهای خانه‌ها و يك ردیف آن هم کنار جویها» بود.^{۲۳} نکتهٔ مهم قرار گرفتن منظم درختان بود که آنها را در «صفوف طولانی و منظم» کاشته بودند و در نظر دلاواله، «تناسب و نظم آنان فوق‌العاده» بود.^{۲۴} در قسمت بالا نیز «شاخه‌های آنها در هم فرو رفته و يك راهرو سبز و آلاچیق‌مانند به وجود آورده بودند». بروگش از حک شدن «یا علی» بر پوست تنهٔ درختان چهارباغ خبر می‌دهد.^{۲۵} همان‌گونه که می‌دانیم، مذهب تشیع در ایجاد حاکمیت صفویه نقش اساسی داشت. آیا این اقدام بر مبنای همراهی دین و دولت در ایجاد مدنیت عصر صفوی نبود؟ جالب این که تاورنیه، برخلاف اقرانش، باغهای ایران را نپسندیده و خواننده را از اینکه چهارباغ و هزارجریب، یعنی «قشنگ‌ترین باغات ایران»، را مانند باغهای اروپا «مزین و خوب‌نگهداری» شده بشمارد، بر

می‌گفت: «اگر درخت سبز نشود، سر مردی که درخت را کاشته است از تن جدا می‌کنم.» یقیناً حقیقتی در این هست. ظاهراً قرار می‌گذاشت برای کشت هر درختی يك تومان طلا بدهد (و این در آن زمان مبلغ هنگفتی بود). در این صورت یقین داشت که مرد تمام هم خود را به کار خواهد برد تا حفرة عمیقی در زمین سخت حفر کند و به جای آن خاک مناسب بریزد و بهترین درخت را انتخاب کند و منظم در طی چندین سال به آن آب بدهد تا اینکه خوب ریشه بدواند.^{۳۲}

بر این اساس، درختان چنار چهارباغ بالیدند و ماندند تا نشانی از عصر شاه عباس باشند.

نهر و حوضهای میان خیابان چهارباغ هم در توصیفات جهانگردان خارجی جایگاه خاصی دارد. از آنجا که باغهای اروپا چنین خصیصه‌ای نداشته، این ویژگی بیشتر مورد توجه آنان بوده است. حوضهای چهارباغ «به اشکال مختلف در وسط خیابان قرار گرفته» و «مملو از آب» بود. وسعت حوضها «تا کنار معبر عریضی که برای عبور مردم پیاده و سوار ساخته» بودند، گسترده بود. آب این حوضها از «نهر بزرگی که در بستر سنگی جاری» بود و «تمام طول خیابان» را از میانه می‌پیمود، تأمین می‌شد.^{۳۳} نهر میانی خیابان از «سنگ تراش ساخته شده و از سطح زمین نه انگشت (پوس) ارتفاع» داشت. عرض نهر هم به اندازه‌ای بود که «دو نفر سوار» می‌توانستند «روی آن در هر طرف حرکت کنند». لبه‌های حوضها نیز به همین عرض و منوال ساخته شده بود.^{۳۴} کمپفر «زیبایی خاص» خیابان چهارباغ را به علت این «نهر» می‌داند که «در وسط آن از سنگ تیشه‌ای تعبیه کرده‌اند و پنج پا عرض و يك پا عمق دارد». طبیعت خداوندی که همانا آب زاینده‌رود باشد، در این نهر ساخته بشر در نظر کمپفر وضعی زیبا به وجود می‌آورد:

در این نهر، آب زلال گاه با صدای دلچسبی که از برخورد آن با پله‌های سنگی حاصل می‌شود و گاه بدون سروصدا و آرام در حوضها و آبگیرهای مصنوعی جریان دارد تا این که سرانجام در شیپی که به پل الله‌وردی‌خان می‌رسد، پایان می‌یابد.^{۳۵}

اولتاریوس هم با احساسی مشابه در این باره می‌نویسد: آب‌نماها و جویبارهای باغ تمام سنگ‌فرش و شیب‌دار ساخته شده‌اند، به طوری که آب در آنها به سرعت جریان یافته و صدای شرشر مطبوعی تولید می‌کنند.^{۳۶}

اما در مورد اینکه آب نهر تا کجا جریان داشته، نظرهای متفاوتی بیان شده است. دلاواله و شاردن از جریان داشتن آب نهر در تمامی خیابان چهارباغ سخن گفته‌اند؛^{۳۷} در حالی کمپفر از پایان یافتن آن در شیب منتهی به پل الله‌وردی‌خان سخن می‌گوید. بنا به گفته او، در آنجا «آب به لوله‌هایی وارد می‌شود که آنها را در عمق زمین از نظرها پنهان کرده‌اند».^{۳۸}

حوضهای خیابان نیز که از «سنگ مرمر سفید ساخته شده» بود، در نظر اولتاریوس «فوق‌العاده زیبا» می‌آمد.^{۳۹} شاردن تعداد این حوضها را که «باعث شکوه و زیبایی» چهارباغ شده بود، هفت عدد ذکر می‌کند. از این هفت حوض، «چهارتای آنها بزرگ و سه تای دیگر کوچک‌تر» بود. حوض اولی «مربع» و «سطح آن پانزده پا» و دومی هم «مربع» و «محیط آن یکصد و بیست پا» بود. در وسط این حوض، «تخت مثنی» قرار گرفته بود که «يك پا از سطح آب» فاصله داشت. گرد این تخت زرده‌ای زیبا وجود داشت که ده نفر به راحتی می‌توانستند «برای خنک شدن روی آن بنشینند». باغهای هشت‌گوشه و الاغ در اطراف این حوض بود. حوض سوم «هشت‌ضلعی» و محیط آن صد و هشت پا بود و در اطراف آن باغ تخت و باغ بلبل قرار داشت. حوض چهارم بالای آبشار بود. در سمت چپ آن، دروازه نقاشی طلاکاری که به بیرون شهر گشوده می‌شد، و در سمت راست آن دروازه‌ای رو به قصر سلطنتی وجود داشت. حوض پنجم کوچک بود و باغهای مو و درخت توت در کنار آن. حوض ششم «مربع و محیط آن صد و هشت پا» بود. از حوض هفتم هم آب به کوچه‌های اطراف خیابان می‌رفت. پل الله‌وردی‌خان در آن سوی این حوض قرار داشت.^{۴۰}

در ابتدای خیابان چهارباغ کوشکی دوطبقه بنا شده بود که دارای پنجره‌های زیاد و از چوب بود. تاورنیه درباره این پنجره‌ها می‌گوید: آنها را «بسیار قشنگ نجاری کرده‌اند».^{۴۱} این سخن را باید از نادر قضاوت‌های مثبت این سیاح فرانسوی راجع به آثار هنری ایران دانست. کوشک مزبور متصل به عمارت سلطنتی و مخصوص تردد خانواده شاه به چهارباغ بود.^{۴۲} گویا این همان «عمارت کلاه‌فرنگی مربع بلند و بزرگی» است که شاردن از آن یاد می‌کند. بنا به گفته او، این عمارت روبه‌روی هزار جرید بود و سه طبقه داشت. عمارت مزبور از آن جهت که «اندرون شاهی»



بود، در سمت چپ و عقب در نداشت. در دو سوی دیگر نیز به جای شیشه، پنجره بود. این پنجره‌ها به گونه‌ای بود که از داخل، بیرون قابل رؤیت بود؛ ولی از بیرون، چیزی را نمی‌شد دید. «این پنجره‌ها را با گچ ساخته و به طرز مجمل و زیبایی نقاشی و طلاکاری» کرده بودند.^{۲۳} گویا شاه عباس اول عمارت مذکور را این گونه ساخته بود «تا بانوان حرم بتوانند به نقاشی‌هایی از قبیل ورود سفرا و گردشهای درباری بپردازند». بنا بر روایتی، شاه در سفر مازندران ساریانی را با بانویی تنها در کجاوه‌ای مشاهده کرد. از این صحنه «چنان حیرت زده و خشمگین شد که فرمان داد در دم آنها را زنده به گور کردند». به روایت شاردن، پس از این واقعه بود که زنان از دیدن نیز مجروح شدند.^{۲۴}

علاوه بر عمارت شاهی، «اشراف و اعظام مشهور و معروف دولت‌خانه نیز به خرج خود باغها و عمارات مهمی» بنا کرده بودند.^{۲۵} شاه عباس نه تنها پیشگام آبادانی اصفهان جدید، که در پی پایه‌ریزی نهضتی در این باره بود. تصویر چهار باغ از باغهایی در اطراف آن فراهم آمده بود که «در فواصل معین، رشته آنها توسط خانه‌های زیبایی

این خانه‌ها همه يك شكل می‌باشند و روبه‌روی هم قرار گرفته‌اند. طرز ساختمان این منازل بسیار ظریف و عالی است. هر يك از این خانه‌ها از چند طبقه تشکیل شده است و هر طبقه به وسیله ایوانی که کمی به طرف خیابان جلو آمده است، از طبقه دیگر مشخص می‌شود. سردر و جلوخان این خانه‌ها را با گلها و شاخه‌های نیم‌برجسته و طلایی‌رنگ نقاشی کرده‌اند.^{۲۶}

در واقع، هر باغی خود «دو عمارت کلاه فرنگی» (کوشک) داشت که «یکی بزرگ‌تر و در میان باغ و مشتمل بر تالاری» بود که «از هر طرف باز و در گوشه‌های آن اتاقها و صندوق‌خانه‌ها» بود، و «دیگری روی سردر باغ» بنا شده بود. عمارت دوم از هر طرف باز بود تا بتوان «رفت و آمد مردم را در خیابان دید».^{۲۸} در اتاقهای این عمارات کاشی‌کاریهای زیبا و تابلوهای نقاشی وجود داشت که دیولافونتا شرحی از آنها در دورهٔ مهجوریتشان

به دست می‌دهد:

در دیوارها، جابه‌جا تابلوهای نقاشی که روی آنها را خاک پوشانیده اوضاع اندرونی‌های اشراف توانای قدیمی را غم‌ناش می‌دهند و معلوم است که با دست استادان و هنرمندان با مهارتی ترسیم شده‌اند. در این تابلوها، زنان زیبا و آراسته‌ای دیده می‌شوند که لباسهای زربفت در بر و عمامه یا تاج جواهرنشانی بر سر دارند و در باغهای باصفا، بانشاط و سرور سرگرم خوردن شیرینی و میوه می‌باشند. لباسهای آنها با آب و رنگ گیرنده‌ای نقاشی شده، ولی صورتهای آنها رنگین‌تر از زمینه سفید شیرمانند تابلو نیست. چون انسان به دقت به مطالعه این صورتهای پردازده، شکل و سیمای زنان قشنگ ایرانی را در آنها نمی‌بیند و می‌توان فرض کرد که در آن هنگام نقاشان ایرانی به سبک و اسلوب چینی کار می‌کرده‌اند.^{۴۹}

دیوار این باغها هم «مشبک و مانند ردیف خشتهایی» بود که «برای خشکانیدن چیده باشند و از بیرون به خوبی نزدیک به هم درون آن» دیده می‌شد.^{۵۰}

چهارباغ «گردشگاه مشجر عمومی اصفهان» بود. شاه عباس آنجا را ساخته بود تا نماد مدنیت و رفاه شهری باشد. همان‌گونه که دلاواله در مکتوب اول خود می‌نویسد: «این باغها متعلق به شاه هستند، ولی مردم با آزادی کامل از آن استفاده می‌کنند و آن قدر میوه در آن وجود دارد که برای تمام شهر کافی و حتی زیاد است».^{۵۱} مگر نه این بود که در میدان نقش جهان، تمامی طبقات اجتماع حضور داشتند و حیات اجتماعی اصفهان در آن جریان داشت؟ در میدانی که قصر شاهی بنا شده بود، شاه در عید و سور و جشن مردمان شرکت می‌کرد. ایوان قصر نیز به گونه‌ای ساخته شده بود که شاه رعایا را ببیند و رعایا شاه را. همین وضع در چهارباغ نیز وجود داشت. این خیابان در مدت نه ماه از سال، گردشگاه عصرانه مردم اصفهان بود که شاردن آن را «بسیار دل‌پسند و فرح‌انگیز» می‌خواند. او در چرایی این توصیف می‌نویسد:

زیرا در این مدت، خیابان و باغچه‌ها را آب می‌پاشند و اطراف حوضها غرق گل است. روی سکوه‌های کوتاه سردر عمارات را مفروش کرده، روی آن قلبان می‌کشند و بعضی از مردم محترم با اسب رفت و آمد می‌کنند.^{۵۲}

برآمدگی کناره نهرها و حوضها هم محل مناسبی بود که «قهوه‌چیان و صاحبان میهمانخانه‌ها با حصیر و قالی» فرش کنند تا «در روی این فرشها، مردم بی‌کار و فارغ‌البال»

بنشینند و در هنگام «کشیدن قلبان و صرف نوشیدنی، شاهد غم‌ناش و هنرغایی شعرا، گویندگان، و تقالان باشند».^{۵۳} در فاصله بین کوشک ورودی چهارباغ تا پل الله‌وردی‌خان، در سمت چپ، خانه درویشی قرار داشت که عطیه شاه به او بود. به گفته تاورنیه: «در آنجا بعضی آثار مقدسه متعلق به علی (ع) و سایر ائمه را زیر طاقی گذارده‌اند که ایرانیها در وقت عبور از مقابل آنها تعظیم و کرنشی می‌نمایند».^{۵۴} این نمونه‌ای از ظهور مذهب در عرصه حیات اجتماعی عصر صفویه است که در چهارباغ به منزله گردشگاه عمومی نیز وجود داشت. البته شاردن از دو باغ دیگر در مقابل حوض ششم سخن می‌گوید که این دو باغ، میهمانخانه‌هایی متعلق به دو فرقه دراویش حیدری و نعمت‌الهی بود. در این مکان بود که سیاح فرانسوی این عبارات را مشاهده کرد:

این واعظ را در حال عبادت و ریاضت ببینید. به مواعظ و خطابه‌های دهشت زایی که از آتش دوزخ و عذاب جاویدان می‌کند، گوش دهید. او از راه پارسایی و ریاضت در ظرف سیمگون نمی‌آشامد، ولی اگر بتواند بر سبیل دغل و فریب نقره را می‌بلعد.

رندی هم این عبارت را بی‌پاسخ نگذاشته و در کنار آن نوشته بود: «مثل قضاتی که مردم را پند و وعظ می‌دهند و اشک می‌ریزند، در حالی که از مال یتیم می‌دزدند».^{۵۵} همچنین در خیابان چهارباغ در کنار حوض دوم، باغی به نام باغ الاغ وجود داشت که در آن «میدان وسیعی برای مسابقه» بود.^{۵۶}

چهارباغ نیز، مانند سایر موارد صفویه، در روزگار جانشینان آنان روی خوش ندید و نابسامانی بر آن چیره شد. البته دیولافوتا وزیدن گردباد نابودی بر چهارباغ را از زمان شاه عباس دوم می‌داند که گریبان تصاویر دیوارهای این خیابان را گرفت. به اعتقاد او، «این شاه در آغاز سلطنت به اندازه‌ای در نشان دادن زهد و تقوا افراط کرد که به جز صدای عبادت، صدای دیگری در شهر اصفهان شنیده نمی‌شد».^{۵۷} به نظر می‌رسد این بانوی فرانسوی قصد رفع اتهام از شاهزاده ظل‌السلطان، فرزند ناصرالدین‌شاه و حاکم اصفهان، در نابودی جلوه‌های هنر اصفهان را دارد — نکته‌ای که از فحوای کلام وی در سفرنامه‌اش مشاهده می‌شود. اما سخن لرد کرزن بیانگر نابودی چهارباغ در این دوره است: «اکنون از تمام مناظر اصفهان، رقت‌انگیزترین

چنارها که بیش از سیصد سال از عمرشان می‌گذرد، به صورت هیكله‌های بزرگی درآمده‌اند که سرشان برداشته شده است و در حال مرگ‌اند. تخته‌سنگ‌های خیابان از هم جدا شده و بین آنها را علفهای هرز فرا گرفته است. حوضهای آب یا خشک شده، و یا به منجلاهای کثیفی مبدل گردیده است. باغچه‌های پرگل نابود و بقایای درختان گل سرخ به خارستان خودرو و بی‌نظم و ترتیبی تبدیل گشته است.^{۶۰}

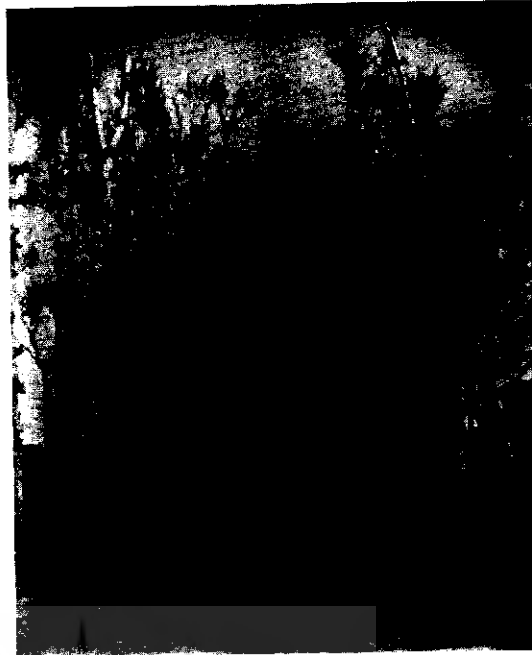
چنارهای چهارباغ که روزگاری مورد تمجید سیاحان خارجی بود، یا بر اثر بی‌توجهی دچار پوسیدگی شده بود، یا حکومتیان وقتی «نیاز به تنه درخت یا چوب فراوان» پیدا می‌کردند، «بدون معطلی به سراغ این چنارهای زیبا و کهن‌سال» می‌رفتند.^{۶۱} جالب اینکه جانسین درختان زیبای چهارباغ، غله و توتون و سیزی بود.^{۶۲}

با این همه جفایی که بر خیابان شاه عباس رفت، این خیابان شاید به خاطر سنگ بنایی که از اعتقاد و اندیشه برمی‌خاست، تا حدودی شکوه خود را حفظ کرد؛ به طوری که فرد ریچاردز که آن را در قرن بیستم دیده، درباره آن می‌نویسد:

این خیابان بزرگ هنوز به چهار ردیف درخت چنار خود، که به آن وقار و شکوه می‌دهد، مباحثات می‌کند. این خیابان کم‌نظیر است و یکی از خیابانهای بزرگ جهان به‌شمار می‌رود. با در نظر گرفتن سایر شهرهای ایران، این خیابان و میدان شاه خیابانها و میدانهای شهرهای دیگر این کشور را تحت الشعاع قرار می‌دهد. برای آنها حتی در پایتخت، یعنی تهران نیز نمی‌توان رقیبی یافت.^{۶۳} □

کتاب‌نامه

- اولناریوس، آدام. *اصفهان خونین شاه‌صفی (سفرنامه)*، ترجمه حسین کردبچه، تهران، هیرمند، ۱۳۷۹.
- اولیویه، سفرنامه اولیویه، *تاریخ اجتماعی-اقتصادی ایران در دوران آغازین عصر قاجار*، ترجمه محمدطاهر میرزا، تصحیح و تحشیه غلامرضا وره‌رام، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۱.
- براون، ادوارد. *یک سال در میان ایرانیان*، ترجمه ذبیح‌الله منصوری، تهران، فرخی.
- بروگش، هنریش. *سفری به دربار سلطان صاحبقران*، ترجمه حسین کردبچه، تهران، اطلاعات، ۱۳۶۷.
- بولاک، یاکوب ادوارد. *ایران و ایرانیان (ایران، سرزمین و مردم آن)*، ترجمه کیکاووس جهانداری، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۸.
- تاورنیه، ژان باتیست. *سفرنامه تاورنیه*، ترجمه ابوتراب نوری، تصحیح حمید شیرانی، اصفهان، سنایی و تأیید اصفهان، ۱۳۳۶.
- جکسون، آبراهام والتنتین ویلیامز. *سفرنامه جکسون (ایران در گذشته و*



وضع منحنی و نکبت را دارد؛ وضعی که حاکی از «تفاوت غم‌انگیزی» با دوره شکوه چهارباغ است:

نهرها خالی است. لبه‌های سنگی آن شکسته و فرو ریخته است. باغچه‌ها خشک و بدمنظره است. درختان بی‌شاخه یا پژمرده را سربازان ظل‌السلطان برای گرم کردن قرارگاه خود بریده‌اند. سکوه‌های اطراف خیابان از میان رفته و باغ به صورت بیابان در آمده است.

به اعتقاد او: «حتی دو قرن انحطاط ممکن نبوده است شانزلیزه پاریس یا اونتر در لیندن برلن یا روتن رو لندن را نصف این اندازه نکبت‌بار کند که خیابان شاه عباس دچار آن شده است». کرزن به درستی وضع چهارباغ را با وضع جامعه ایران منطبق می‌کند که «این خود نشانه وضع و حال ایران کنونی است».^{۶۴} ادوارد براون هم مشخص‌تر به نقش ظل‌السلطان در ویرانی چهارباغ اشاره می‌کند، که به دستور او مقداری از درختان کهن‌سال خیابان را قطع کرده و چوب آنها را به تهران فرستاده بودند تا شاه‌زاده از آنها برای بنای کاخ خود استفاده کند.^{۶۵} با چنین وضعی، می‌توان احساس پیر لوق در زمان مظفرالدین شاه را دریافت، هنگامی که چهارباغ را در ماتم شکوه از دست رفته مشاهده کرد:

چهارباغ در زیر آفتاب ماه مه در حزن و اندوهی غیرقابل وصف فرو رفته است. راه ارتباط میان دو توده ویران، یعنی جلفا و اصفهان، تقریباً متروک گردیده است.

- حال، ترجمه منوچهر امیری و فریدون بدره‌ای، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۹.
- دل‌واله، پیترو. سفرنامه پیترو دل‌واله، قسمت مربوط به ایران، ترجمه و شرح از شعاع‌الدین شفا، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۰.
- دیولافوا، ژان، ایران، کلدنه و شوش، ترجمه علی محمد فره‌وشی، به کوشش بهرام فره‌وشی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۶.
- ریچاردز، فردریک چارلز. سفرنامه فرد ریچاردز، ترجمه مهین دخت صبا، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۳.
- سانسون. سفرنامه سانسون اوضاع کشور شاهنشاهی ایران در زمان شاه سلیمان صفوی، به اهتمام و ترجمه تقی تفضلی، تهران، ابن‌سینا، ۱۳۴۶.
- شاردن، ژان. سفرنامه شاردن، قسمت اصفهان، ترجمه حسین عریضی، تهران، نگاه، ۱۳۶۲.
- کرزن، جرج ناتانیل. ایران و قضیه ایران، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۰، ج ۲.
- کمپفر، انگلبرت. سفرنامه کمپفر، ترجمه کیکاووس جهاننداری، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۳.
- لوقی، پیر. به سوی اصفهان، ترجمه بدرالدین کتابی، تهران، اقبال، ۱۳۷۲.
- ویلز. سفرنامه دکتر ویلز (ایران در یک قرن پیش)، ترجمه غلامحسین قراگزلو، تهران، اقبال، ۱۳۶۸.
- هولتسر، ارنست. ایران در یکصد و سیزده سال پیش، تهیه و ترجمه محمد عاصمی، تهران، وزارت فرهنگ و هنر، مرکز مردم‌شناسی، ۲۵۳۵.
- پی‌نوشتها**
۱. عضو هیئت علمی فرهنگستان هنر
 ۲. کمپفر، سفرنامه کمپفر، ص ۲۲۰.
 ۳. پیر لوقی، به سوی اصفهان، ص ۲۰۵.
 ۴. شاردن، سفرنامه شاردن، ص ۱۴۶.
 ۵. تاورنیه، سفرنامه تاورنیه، ص ۳۹۳.
 ۶. اولتاریوس، اصفهان خونین شاه‌صفی، ص ۶۱۳.
 ۷. شاردن، همان، ص ۱۵۰.
 ۸. کمپفر، همان، ص ۱۹۵.
 ۹. دل‌واله، سفرنامه پیترو دل‌واله، ص ۳۹.
 ۱۰. همان، ص ۴۲.
 ۱۱. تاورنیه، همان، ص ۳۹۳.
 ۱۲. شاردن، همان، ص ۱۴۶.
 ۱۳. کمپفر، همان، ص ۱۹۶.
 ۱۴. شاردن، همان، ص ۱۴۶.
 ۱۵. جکسون، سفرنامه جکسون، ص ۳۱۴؛ پیر لوقی، همان، ص ۲۰۵.
 ۱۶. پیر لوقی، همان، ص ۲۰۶.
 ۱۷. الیویه، همان، ص ۱۱۴.
 ۱۸. کرزن، ایران و قضیه ایران، ص ۴۸.
 ۱۹. بروگش، سفری به دربار سلطان صاحبقران، ص ۳۶۹.
 ۲۰. اولتاریوس، همان، ص ۶۰۴.
 ۲۱. همان‌جا.
۲۲. کمپفر، همان، ص ۲۱۹.
 ۲۳. اولتاریوس، همان، ص ۶۱۳-۶۱۴.
 ۲۴. سانسون، سفرنامه سانسون، ص ۹۴-۹۵.
 ۲۵. کمپفر، همان، ص ۱۹۵-۱۹۶.
 ۲۶. همان، ص ۱۹۶.
 ۲۷. شاردن، همان، ص ۱۴۷.
 ۲۸. دل‌واله، همان، ص ۳۹.
 ۲۹. بروگش، همان، ص ۳۶۹.
 ۳۰. تاورنیه، همان، ص ۳۹۴.
 ۳۱. شاردن، همان، ص ۱۵۰.
 ۳۲. هولتسر، ایران در یکصد و سیزده سال پیش، ص ۷۹.
 ۳۳. دل‌واله، همان، ص ۴۰.
 ۳۴. شاردن، همان، ص ۱۴۶.
 ۳۵. کمپفر، همان، ص ۱۹۵.
 ۳۶. اولتاریوس، همان، ص ۶۱۴.
 ۳۷. دل‌واله، همان، ص ۴۰؛ شاردن، همان، ص ۱۴۶.
 ۳۸. کمپفر، همان، ص ۱۹۵.
 ۳۹. اولتاریوس، همان، ص ۶۱۴.
 ۴۰. شاردن، همان، ص ۱۴۸-۱۴۹.
 ۴۱. تاورنیه، همان، ص ۳۹۳.
 ۴۲. همان، ص ۳۹۳.
 ۴۳. شاردن، همان، ص ۱۴۷.
 ۴۴. همان، ص ۱۴۷-۱۴۸.
 ۴۵. همان، ص ۱۵۰.
 ۴۶. کمپفر، همان، ص ۱۹۶.
 ۴۷. سانسون، همان، ص ۹۶.
 ۴۸. شاردن، همان، ص ۱۴۷.
 ۴۹. دیولافوا، ایران، کلدنه و شوش، ص ۲۷۱.
 ۵۰. شاردن، همان، ص ۱۴۷.
 ۵۱. دل‌واله، همان، ص ۴۱. البته بر طبق روایت اولتاریوس، استفاده از میوه‌های چهار باغ در ازای چهار سکه پول بود، آن هم به شرطی که آنها را از باغ خارج نکنند. نک: اولتاریوس، همان، ص ۶۱۳.
 ۵۲. شاردن، همان، ص ۱۵۰.
 ۵۳. کمپفر، همان، ص ۱۹۵.
 ۵۴. تاورنیه، همان، ص ۳۹۴.
 ۵۵. شاردن، همان، ص ۱۴۹.
 ۵۶. همان، ص ۱۴۸.
 ۵۷. دیولافوا، همان، ص ۲۷۳.
 ۵۸. کرزن، همان، ص ۴۸.
 ۵۹. براون، همان، ص ۲۷۳.
 ۶۰. پیر لوقی، همان، ص ۲۰۷.
 ۶۱. ویلز، سفرنامه دکتر ویلز، ص ۲۳۵.
 ۶۲. پولاک، ایران و ایرانیان، ص ۷۷.
 ۶۳. ریچاردز، سفرنامه فرد ریچاردز، ص ۴۸.